



پشتِ پرده‌ی برنامه‌ی شوم «دری» نامیدن و «تاجیکی» خواندن «پارسی»

عزیز آریانفر

تصویر جلد: سکه سیمین ساسانی، یک سو نقش پیروز و مه‌داس و تاج؛ دگرسو، نقش آتشدان و دو نگهبان یا همراه، دست فراز برده رو به مه‌داس و ستاره؛ حدود ۴۵۷-۴۸۴ میلادی؛ ضرب شده در هرات [HL/HLY]، افغانستان امروزی؛ پیداشده در استوپای هده (نزدیکی جلال‌آباد)، به خط پهلوی ساسانی بر آن نوشته شده: «پیروز شاه، شاه شاهان». نگهداری در باستان‌خانه‌ی بریتانیا.



عزیز آریانفر، نویسنده، ادیب و پژوهشگر برجسته‌ی افغانستانی، در یادداشت زیر از پشت پرده‌ی برنامه‌ی شوم شوروی پیشین در «دری» نامیدن و «تاجیکی» خواندن «پارسی» در افغانستان و تاجیکستان، در راستای جدایی افکنی میان پارسی‌زبانان جهان، می‌گوید

«»

«تا جایی که از منابع معتبر روسی اطلاع دقیق دارم، طرح سه‌پارچه ساختن زبان پارسی به سه زبان پارسی، دری و تاجیکی توطئه‌ی شعبه‌ی تبلیغ و ترویج کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی پیشین بود که زیر نظر شخص میخائیل سوسلف، بزرگترین تئوریسن آن حزب، و پس از وی بوریس پونا‌ماریف قرار داشت. در کابل این برنامه از سوی مشاور پشتو تولنه به نام دوریانکف که یک کارشناس ارشد زبان و ادبیات پشتو و آموزگار شخص تره‌کی در مسایل ایدئولوژیک بود، پیاده می‌شد. در مسکو یک بانوی کارشناس زبان و ادبیات به نام کیسیلیا ماموریت داشت مستقل بودن زبان دری از دید ساختار و دستور زبان را مدلل سازد و تفاوت‌های آن را از زبان پارسی ایران در مقالات تحقیقی بنگارد. در کابل عمدا شورویها به موضوع دامن می‌زدند.

حتا در تاجیکستان در آغاز زبانی به نام تاجیکی جود نداشت. در آثار چاپی همه جا پارسی یا پارسی تاجیکی می‌نوشتند. برای مثال در آثار صدرالدین عینی و یا اکادمیسین باباجان غفورف، رییس پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم. اما ناگهان زبانی به نام تاجیکی اختراع و به جهان معرفی شد!

در افغانستان با تحریکات شوروی دولت افغانستان به نگرش سعیدی، استاد دانشکده ادبیات و نیز پوهاند الهام، استاد دیگر این دانشگاه و پوهاند یمین دستور داده بود با نوشتن مقالات و کتاب‌ها به موضوع دامن بزنند.

در آغاز حبیبی در همه جا پارسی می‌نوشت. از جمله در پته خزانه و نشریه آزاد افغانستان. اما پسان‌ها زیر تلقینات یک عده معلوم‌الحال وی نیز به این کارزار پیوست. او با نوشتن کتاب گمراه‌کننده مادر زبان دری بسیاری را به بیراهه کشاند.

کسانی که سنشان بالای پنجاه سال است، خوب به یاد دارند که پیش از سال ۱۹۶۴ همه کتاب‌های درسی ما به نام «قرائت فارسی» بود. تنها پس از ۱۹۶۴ به «قرائت دری» تغییر نام داد. البته، تغییر نام کتاب‌های درسی سه، چهار سال را دربرگرفت. من در آن هنگام شاگرد صنف چهارم بودم. خوب یادم است که با دیدن نام «دری» ندانستم که سخن بر سر چه است. زیرا تا آن هنگام کمتر کسی نام دری را شنیده بود و در همه جا مردم زبان ما را فارسی می‌نامیدند. چنانچه عوام‌الناس در سرتاسر کشور تا همین دم هم آن را به همین نام یاد می‌کنند. شمار بسیاری از بیسوادان نمی‌دانند که دری چه است و اگر از کهنسالانی که بیسواد یا کم‌سواد باشند، پرسیده شود که دری چیست؟ پاسخی ندارند که بدهند. به هر رو، از شادروان دلگیر باختری (آموزگار زبان و ادبیات ما در مکتب سلطان غیاث‌الدین غوری شهر مزارشریف) پرسیدم و ایشان هم روشنی بایسته انداختند. پسان‌ها دانستیم که تغییر نام زبان از فارسی به دری بر اساس سیاست دولت وقت بنا به ملحوظات ویژه بوده است که زیر تاثیر اندیشه‌های تدریوانه ناسیونالیستی صورت گرفته بود.

درست پس از گذشتن دو دهه، در مسکو آگاهی یافتم که این رشته سر درازی دارد و پشت سر این کار شعبه تبلیغ دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی پیشین ایستاده بود. روشن است در آن برهه، در ایران رژیم پهلوی هوادار غرب روی کار بود و شوروی‌ها هزینه‌های سنگینی را در افغانستان متقبل شدند تا میان افغانستان و ایران، و همین‌گونه میان افغانستان و پاکستان که مانند ایران هم‌پیمان غرب بود، درز بیندازند تا بتوانند مواضع خود را در افغانستان مستحکم نمایند. در همین راستا بود که مساله پشتونستان هم مطرح گردید. باید به هر گونه‌ای که می‌شد، افغانستان از ایران شاهنشاهی هوادار امریکا به دور نگه داشته می‌شد و میان افغانستان و ایران در همه عرصه‌ها افتراق افکنده می‌شد. این بود که پروژه جداگانه بودن زبان مشترک دو کشور مطرح شد.

در شمار کسانی که وظیفه داشتند در این راستا کار نمایند، بانویی بود به نام پروفیسور داکتر کسلیوا که کارشناس زبان و ادبیات پارسی بود، و گفته می‌شود رهنمای علمی داکتر اسدالله حبیب هم بوده، از سوی حزب وظیفه داشت تا با نوشتن مقالات «علمی» ثابت سازد که گویا ساختار و دستور زبان دری از پارسی تفاوت دارد و بنا بر این، این دو زبان زبان‌های جداگانه‌ای هستند.

تابستان سال ۱۹۸۶ هنگامی که در مسکو کار می‌کردم، روزی مصاحبه ایشان را در یکی از نشریه‌های پارسی زبان چاپ شوروی وقت خواندم که بر این موضوع پافشاری داشتند. ایشان سطری چند را از روزنامه حقیقت انقلاب ثور چاپ کابل برای اثبات مدعای خود آورده بودند که آگنده از نادرستی‌های املائی و انشایی و دستوری بود. روشن است که آن نوشته‌های بی‌سروپا و درهم و برهم نمی‌توانستند چونان مستندات علمی به کار روند.

هنگامی که موضوع را با شادروان استاد کوهدامنی در میان گذاشتم، فرمودند، اگر امکان داشته باشد، خوب است روزی این بانو را ببینیم. من می‌توانم ایشان را از سر خر جهل پایین بکشم. آن چه گفته‌اند، به هیچ رو پذیرنده نیست. و به آن می‌ماند که کسی از روی نوشته‌ی روسی من درباره ساختار و دستور زبان روسی داوری کند!

هر چه بود، شماره تلفون آن بانو را از شادروان دانشور گرفتم و زنگ زدم. قرار شد در یکی از یکشنبه‌ها حوالی ساعت ۱۱ ظهر خانه‌شان برویم. خوب رفتیم، پس از نیم‌ساعت گفت و شنید، حریف حاضر نبود کوتاه بیاید و حتا کار به مشاجره و تندگویی و درشت‌گویی کشید. به اندازه‌ای که از تعارف چای به ما سر باز زد. ایشان سرسختانه از مواضع نادرست خود دفاع می‌کردند. اما سرانجام، هنگامی که خانه وی را ترک می‌کردیم، با اندوه تلخ اعتراف کرد و گفت وجدان علمی‌ام اجازه نمی‌دهد به شما سخن ناصائب بگویم، من چه می‌توانم دستور کمیته مرکزی حزب است و من تنها مجری آن هستم. به من گفته‌اند که چنین بنویسم. شما می‌دانید که چاره‌ای جز این ندارم. این کاری است که سال‌ها خلاف میل باطنی خود کرده‌ام و بر من تحمیل شده است. اما خواهشمندم این گفت‌ووشوندها میان خود ما باشد زیرا می‌توانند برای من زیانبار از کار برآیند.

در یک سخن، دری یکی از نام‌های زبان پارسی نو است. بی‌تردید اطلاق آن به زبان پارسی نو، هر گاه بی‌آلایشانه و رها از غرض و مرض باشد، اشکال ندارد. اما دشواری در این است که دری نامیدن زبان ما با کنار گذاشتن عمدی دو نام دیگر آن یعنی پارسی دری و پارسی و عنوان کردن آن به عنوان یک زبان جداگانه در کنار زبان نامنهاد تاجیکی بحثی است ابزاری و سیاسی که باید به شدت از آن پرهیخت.

در این حال باز هم تاکید می‌کنم که پارسی نام جامع و کامل زبان ما چه در بعد تاریخی، چه در بعد مردمی و چه در بعد ادبی و علمی - آکادمیک و نام شناخته آن در تراز بین‌المللی است. در حالی که پارسی دری بار پارسی را ندارد و تنها بر زبان پارسی نو اطلاق شده می‌تواند. از این رو، ترجیحا باید از واژه پارسی دری به عنوان نام درون تمدنی آن کار گرفت. اما بی‌چون و چرا نام بین‌المللی و تاریخی و علمی آن پارسی است.



بخش «زمین تاریخ» وبسایت فلدر: نوشته‌ی عزیز آریانفر، پیش از این در وبسایت «پارسی انجمن» منتشر شده بود. بازنشر آن با اجازه‌ی بزرگمهر لقمان صورت پذیرفته و از ایشان بابت مهر و توجه‌شان سپاسگزاریم. برای مطالعه‌ی بیشتر بنگرید به: <https://parsianjoman.org/>

سخن بهرام بیضایی - که تنش به ناز طیبیان نیازمند مباد - امروز بیش از همیشه به ما بازمی‌گردد: «در یافتن با بزک دیگران جراحات تاریخی من زیبا نمی‌شوند. و آنچه را که ثروت گذشته‌ی من است چگونه از چشم من پنهان می‌کنند. من تاریخ خواندم و خود را وارث وحشتی عظیم یافتم. اما توانستم آرام آرام صدای مردمی را بشنوم که در تاریخ‌نگار نشده‌اند» (مجموعه مقالات در نقد و معرفی بیضایی، گردآوری زاون فوکاسیان، نشر آگه، ۱۳۷۱، ۲۷). امروز بیش از هر زمان دیگری می‌توان و باید به اندازه‌ی ستمدیدگی‌ها و رنج‌های واقعی پهنه‌ی تمدنی ایران فرهنگی به برخی مسئله‌ها نگاه کرد و در گام نخست اندازه‌ی واقعیت آن رنج‌ها شد؛ آنچه در بالا آمد را می‌توان همراه با رویکرد و نگرش ناصرالدین پروین خوانش کرد و مفاد آن را در کنار ماده‌خام‌هایی قرار داد که ناصرالدین پروین در کتاب «آسیای میانه: تحول سیاسی- فرهنگی و روزنامه‌نگاری به زبان فارسی، ۱۲۸۹-۱۳۲۰ خورشیدی» (نشر شیرازه، ۱۳۹۸) گردآوری کرده است. اسناد ارائه‌شده از سوی ناصرالدین پروین درباره‌ی فارسی‌زدایی استعمار روس در قرن بیستم دردناک‌اند؛ خود او در پیش‌گفتار می‌پرسد: «چرا تنها در مورد زبان فارسی است که نام‌های جدای تاجیکی و دری هم بر آن نهاده‌اند و برای فرانسه‌زبانان بلژیک، سوییس، کیک کانادا

و کنگو چنین نیست؟» در این جا تنها چند پاره‌ی کوتاه از کتاب «آسیای میانه» را در هم‌پوشانی و تقویت و تشدید نگاه و سخن عزیز آریانفر می‌آوریم و اسفناک آنکه بسیاری از هم‌نسلان و حتا برخی رفقا و دوستان، اغلب بی‌خبر از سیر رخدادهای تاریخی در پهنه‌ی ایران فرهنگی، امروز هم در چارچوب یک الگو/شاکله یا پترن مشابه عملن در حال تکرار نقشی از پیش‌نوشته‌شده در سناریوی سرار استعماری و ضد‌مردمی و صرفن به‌روزشده با ژانگونی نو هستند:

- در ششم ژانو به ۱۹۱۸ دستور کار رسید و پس از گسیل نیروهای روس، کشتار بزرگی در خوقند انجام گرفت و آن شهر را به صورت یک «شهر مرده» درآورد. می‌دانیم که در قزاقستان و کریمه هم بلشویک‌ها به کارهای مشابهی دست زدند. در پی مقاومت‌های مردمی، لنین شخصی به نام کوزیوف را از آوریل ۱۹۱۸ (فروردین ۱۲۹۷) به عنوان نماینده‌ی ویژه خود به تاشکند فرستاد. در ژوئن، کمونیست‌ها کنگره‌ای در آن شهر برپا کردند که به اعتراف یک کمونیست از یک، از ۵۰ نماینده‌ی آن تنها ۵ نفر اهل محل بودند و در تاشکند با نیم‌میلیون جمعیت تنها ۱۰ کمونیست محلی و ۱۲۵ هوادار وجود داشت. کوزیوف با توجه به مقاومت‌های بومیان و قلت کمونیست‌های محلی و [...] سیاست خود را بر آن قرار داد که از جناح چپ جدیدی‌ها استفاده کند. به میان‌داری او کنگره‌ی سویت‌های ترکستان در تاشکند برگزار شد و «جمهوری خودمختار ترکستان» با جمهوری شوروی روسیه تشکیل کنفدراسیون داد... (۳۵)

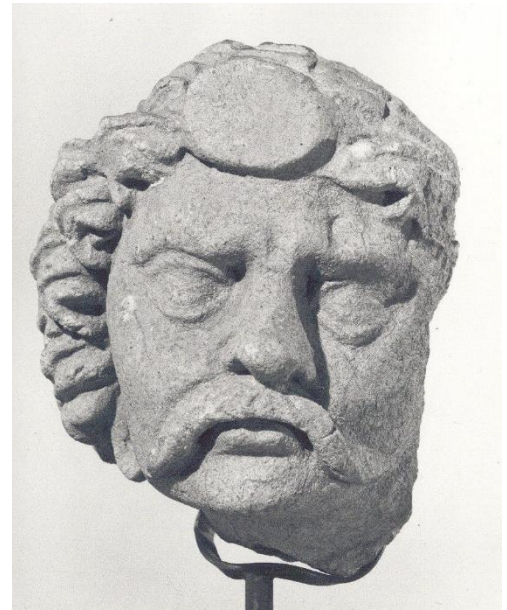
- تغییر خط ملت‌های آسیای میانه از خواست‌های لنین بود و استالین آن را پیگیری کرد... چند سالی پس از سلطه‌ی کمونیست‌های شوروی بر فرارود زمزمه‌ی تغییر خط شنیده شد... از سال ۱۹۲۹ این سخن لنین به صورت شعار در روزنامه‌ها و مجله‌های فارسی‌زبان فرارود تکرار می‌شد: «لاتینانیدن در شرق، انقلاب است.» بدین منظور پیش‌تر کنفرانسی در خزان ۱۹۲۷ میلادی در تاشکند برگزار شد و در ۲۸ اکتبر آن سال (۵ آبان ۱۳۰۶) خط لاتینی را به جای خط فارسی فرارود برگزیدند. (۱۱۰) [...] در ۱۱ ژوئن سال ۱۹۳۳ (۲۱ خرداد ۱۳۱۲) فرمان حکومت سوسیالیستی تاجیکستان درباره‌ی اجرای قانون الفبای نو تاجیکی به تصویب رسید. سپس رای سران کرملین بر آن قرار گرفت که خط مسلمانان را به مانند اسلاوهای امپراتوری سرخ به سیریلیک برگردانند... گزینش خط سیریلیک نیز سپس‌تر ارتباط نیم‌جان فارسی‌زبانان فرارود با دیگر فارسی‌زبانان را برید. (۱۱۱)

- دولت شورایی نه تنها زبان فارسی را مورد بی‌اعتنایی قرار داد بلکه با میدان دادن به ادب روسی و تا حدی ترکی ازبکی، آن را محدود ساخت... و کوشید با برجسب‌هایی چون «ادب فنودالی» و «آر یستوکراتیک»، گنجینه‌ی ادب پارسی را از دید مردم دور نگاه دارد و خلاق را با آن بیگانه سازد. (۱۱۳) [...] نشریه‌ی اظهارالحق اندکی پس از انقلاب روسیه درآمد. این نشریه پان‌تورکیست و مذهبی بود. در سرلوحه‌ی آن دو شعار «تورکولوک و اسلامیت یا شاسون» (زنده‌باد تورک‌گرایی و اسلامیت) و «بوتون دنیا مسلمانان یون اتفاقی شاسون» (زنده‌باد اتفاق مسلمانان سراسر دنیا) نقش می‌بست (۱۳۴)... با چیرگی کامل بلشویک‌ها... روزنامه و سپس‌تر مجله‌ای از سوی حزب کمونیست برای یهودیان فرارود به جاگ رسیدند... حال آنکه یهودیان بخارایی در یک همه‌پرسی گفته بودند زبان‌شان «نه عبری، بلکه فارسی است.» (۱۷۷)

- روزنامه‌ی تاجیکستان سرخ، ابتدا به خط فارسی بود. اما از شماره‌ی پیاپی ۵۲۱ که اول مه ۱۹۳۰ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۹) درآمد است، تمام سرلوحه و از جمله نام آن و اکثر عنوان‌ها و همه‌ی عددها لاتینی شد... تا آنکه از دهه ۱۹۴۰ روزنامه با خط سیریلیک درآمد. [با استیلای کمونیسم شوروی] شعارهایی چون «همه به طرف نیست کردن الفبای عربی»، «مرگ بر عرب‌چیان»... در سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۰ میلادی در این روزنامه مکرر به چاپ رسیده است. از شعارها، یکی هم از لنین بود: «لاتینانیدن در شرق، انقلاب است!» (۱۸۸)

در بند واپسین، بوی آن سطح از خط‌مشی حذفی و فاشیستی، در امروز ایران نیز از قسمی از فرونت چپ راست کیش سنت‌زده بلند است، آنجاکه بی‌هیچ شرمی از حدود آزادی و شرافت و آرمان‌های انسانی، از همگان دعوت می‌شود که سر هر آنکه طور دیگری به جهان می‌نگرد، سر هر مخالف را به سنگفرش بکوبند! به هر روی، مقصود ما شناساندن این کتاب دردمند بود که در جایی از آن آمده که در فرارودان، از جمله به نقل از روزنامه‌های «شفق سرخ» و «آواز تاجیک» تقاضای گسیل آموزگار، کتاب، و مدرسه‌سازی برای آموزش زبان فارسی طرح شده، از ازبکستان و تاجیکستان تا ترکستان (مهر ۱۳۰۶ خورشیدی) و از ایران بحران‌زده‌ی آن روزگار هیچ عکس‌العمل درخوری برنیامد؛ امید که زین‌پس پاسخی برآید، و امید که نیروهای منعطف و نوجوی فرونت چپ در این زمینه توان بازاندیشی رادیکال و گسست از ده فرمان آبابی کلیسا، و ترمیم گزندهای وارده را اتفاقا بیش از هر فرونت دیگر داشته باشند.

تصویر: سردیس یک مرد، یافته از افغانستان (احتمالا هده، جلال آباد)، دیرینگی: سده ۵ میلادی، اندازه: ۸.۳ در ۵.۷ در ۶.۴ سانتی متر. نگهداری: باستان‌خانه‌ی هنری متروپلیتن، آمریکا



تصویر: دراویش خرامان؛ برگی از دیوان حافظ شیرازی؛ منسوب به بهزاد؛ دیرینگی: حدود ۱۴۸۰ میلادی؛ یافته از هرات، افغانستان کنونی؛ حدود ۱۶ در ۱۰.۸ سانتی متر؛ نگهداری: باستان‌خانه‌ی هنری متروپلیتن، آمریکا

